

مردم کل کل کردن را دوست دارند

شاید بعضی‌ها به فیلمنامه سریال «دودکش» خنده بگیرند و بگویند این سریال داستان ندارد و تمام اتفاقات متکی به روابط شخصیت‌های قصه است...



شاید بعضی‌ها به فیلمنامه سریال «دودکش» خنده بگیرند و بگویند این سریال داستان ندارد و تمام اتفاقات متکی به روابط شخصیت‌های قصه است، اما آنها که اهل فن هستند، می‌دانند نگارش چنین اثری که متکی به روابط است کار دشواری است، اما برزو نیک‌نژاد تن به این خطر داده و فیلمنامه‌ای برای سریال دودکش نوشته که مردم با دیدن هر یک از شخصیت‌های قصه، ناخودآگاه خود یا یکی از اطرافیان را می‌بینند.

یکی از ویژگی‌های سریال دودکش، روحیات منحصر به فرد هر یک از شخصیت‌های قصه است. نیک‌نژاد حتی از شخصیت‌های سه و چهار هم غافل نشده و برای آنها هم تکیه کلام‌های خاص خودشان را نوشته است. جالب است وقتی پای صحبت‌های نیک‌نژاد می‌نشینم خود او هم چند بار از کلماتی مثل آمپاس و قمیز استفاده می‌کند. این تکیه کلام‌های فیروز در قصه است که وقتی جوشی می‌شود از آن استفاده می‌کند. نیک‌نژاد بسیار صادقانه به تک‌تک سوالات ما پاسخ داد؛ صداقتی که در فیلمنامه دودکش هم وجود داشته که این سریال را به اثری دیدنی تبدیل کرده است.

زندگی واقعی مردم در سریال دودکش جریان دارد و روابط بین شخصیت‌ها خوب از کار درآمده است. فیلمنامه آنقدر پخته است که هر کس سریال را ببیند، فکر می‌کند یک فیلمنامه نویس حرفه‌ای آن را نوشته است، اما شما نزدیک به دو دهه است که دستیار کارگردان هستید و در زمینه نگارش، فقط فیلمنامه فیلم‌های سینمایی «171# کلبه» و «171# پیتزا مخلوط» و بازنویسی سریال «171# روزهای زیبا» را در کارنامه دارید. از چگونگی نوشتن فیلمنامه دودکش برایمان بگویید؟

اولین فیلمنامه سینمایی من کلبه بود و دو سال پیش فیلم سینمایی پیتزا مخلوط را نوشتم که به نظرم کار خیلی خوبی شد. شاید از نظر یک عده کار متوسط یا حتی ضعیفی بود، اما جزو فیلم‌های پرفروش آن سال بود. در ظاهر فیلمنامه‌های کلبه و پیتزا مخلوط را نوشته‌ام و بازنویسی سریال‌های روزهای زیبا و «171# لبه تاریکی» را هم انجام داده‌ام، اما این تیتراژ کارهای من است. لازم نیست بگویم کدام سریال‌ها را من نوشته یا بازنویسی کرده‌ام، اما بدون نام. اگر قرار بود نامم در تیتراژ زده شود، حتما این کار انجام می‌شد. الان هم نمی‌خواهم بگویم چه کارهایی بوده، چون از ابتدا قول و قرارها به این ترتیب بوده است.

یک سریال هم برای شبکه یک با نام «171# بیقرار» نوشته‌ام که هنوز ساخته نشده است. درباره شکل‌گیری سریال دودکش باید بگویم ماجرای آن به دو سال پیش برمی‌گردد. قبل از کلید خوردن سریال «171# تا تریا» که خودم هم در این سریال دستیار سروس مقدم بودم، سه قسمت از سریال دودکش را نوشته بودم. چون تفکر محسن تنابنده و احمد مهران‌فر را خیلی دوست دارم همزمان سر ضبط سریال با آنها درباره فیلمنامه دودکش صحبت کردم و گفتم آیا ارزش دارد روی چنین طرحی کار کنم یا نه. مشورت‌هایی در حد رفاقت از آنها گرفتم. از آنجا که ذهن طنزپرداز مجید صالحی را هم دوست دارم با او هم در این باره صحبت کردم. همان سال با مجید مولایی، تهیه‌کننده صحبتی در ارتباط با ساخت این سریال کردم، اما بنا به دلایلی این کار انجام نشد. تا این که سال گذشته با سعید سلطانی و آقای معصوم زادگان صحبت کردم. نظر دوستان این بود که سریال را برای نوروز شبکه تهران آماده کنیم، اما من به سلطانی گفتم فرصت ندارم تا آن موقع فیلمنامه را برسانم و از سوی دیگر در ۱۳ قسمت تمام جزئیاتی که مدنظر دارم، جمع نمی‌شود؛ چون موضوع سریال ظرفیت یک سریال با قسمت‌های بیشتر را دارد. تا این که کار به دست آقای لطیفی رسید. او، آقای فرجی، مدیر شبکه یک و آقای سیفی آزاد مدیر گروه سریال این شبکه به من اعتماد کردند و سریال در جدول پخش ماه رمضان شبکه یک قرار گرفت. نزدیک به دو دهه است دستیار کارگردان و برنامه‌ریز در سینما و تلویزیون هستم و حرفه‌ای کار می‌کنم. دلیل این که می‌گویم حرفه‌ای به این علت است که شغل دیگری ندارم؛ بنابراین شائبه پیش نیاید که می‌گویم حرفه‌ای هستم. هر وقت به عنوان دستیار کار کرده‌ام، همه توانم را برای کار گذاشته‌ام. خوشبختانه با کارگردانی مثل سروس مقدم، محمدحسین لطیفی، محمدرضا آهنج، سعید سلطانی و ابراهیم فروزش همکاری کرده‌ام. این دو دهه به اندازه دانشگاه به من درس‌های زیادی داد. من ۲۰ سال در کنار این آدم‌ها بوده‌ام و خیلی آموختم. زمانی که حاج آقا زم رئیس حوزه هنری بود، در سال اول دبیرستان به عنوان نماینده‌نویس برتر آموزشگاه‌ها انتخاب شدم و از ایشان جایزه‌ام را گرفتم. همچنین در چهارمین جشنواره تئاتر دفاع مقدس سال ۷۶ یک نمایشنامه داشتم. اینها را گفتم که خیال نکنید در عرض یک شب تصمیم گرفتم سریال دودکش را بنویسم یا این که بعضی وقت‌ها که بیکار هستم، فیلمنامه می‌نویسم. فیلمنامه نویسی را دوست دارم. این که چقدر سواد آن را دارم، نمی‌دانم. این مساله را باید دیگران بگویند.

اتفاقات سریال دودکش در یک قالیشویی می‌گذرد. آیا از کنار یک قالیشویی عبور می‌کردید که ایده این سریال به سراغ شما آمد یا جریان دیگری داشت؟

موقع نگارش فیلمنامه خیلی به محل وقوع قصه اصلی فکر می‌کنم. دو چیز در فیلمنامه برایم خیلی مهم است که ربطی به تکنیک ندارد. اول محل وقوع قصه و بعد این که اولین اتفاق از کجا شروع شود. در نمایشنامه نویسی هم این طور است. ممکن است ایستگاه اتوبوس، داخل خانه، کارخانه، زیر شیروانی و... محل وقوع داستان باشد. انتخاب درست این مکان سهم بسزایی در موفقیت سریال دارد. بعد از آن شخصیت‌ها و در مرحله بعدی قصه مطرح می‌شود. وقتی از شما بپرسند بهترین فیلمی که در زندگی‌ات دیده‌ای کدام است. شما نام یک فیلم را می‌گویید. من از شما می‌پرسم، این کدام فیلم بود و بعد شما توضیح می‌دهید آدم‌ها در این قصه چگونه بودند. در تمام فیلم‌های هندی، وسترن و... یا نمایشنامه‌های هملت، رومئو و ژولیت، شاه لیر، لیلی و مجنون و... شخصیت‌ها مهم هستند و بعد حضور آنها قصه‌ای را به ذهنمان می‌آورد. در قرآن هم این طور است. در قصه‌های قرآنی، ما نام‌های یوسف و زلیخا را به یاد می‌آوریم یا در ماجرای حماسه کربلا نام امام حسین به ذهنمان می‌رسد. بنابراین شخصیت‌ها خیلی مهم هستند. به همین دلیل بیشترین وقتم را برای شخصیت‌ها می‌گذارم. علاقه زیادی به واقعیات و جزئیات زندگی دارم.

اما شما هنوز پاسخ سوال من را ندادید. چرا سراغ قالیشویی رفتید؟ از سوی دیگر شما می‌توانستید، هم روی روابط شخصیت‌ها کار کنید و هم قصه، اما تمام تمرکزتان را روی روابط گذاشتید. آیا دلیل خاصی داشت؟

قالیشویی سرشار از زندگی است. در زندگی امروزی که بیشتر ما در آپارتمان زندگی می‌کنیم، فرقی نمی‌کند پولدار باشیم یا از قشر متوسط رو به بالا یا پایین. دیگر مثل سابق نمی‌توانیم فرش‌هایمان را خودمان بشوییم و از دیوار آویزان کنیم تا خشک شود؛ بنابراین باید زنگ بزنیم به قالیشویی. احساس کردم قالیشویی، لوکیشن خیلی ملموسی برای همه است. می‌توانستم یک کار هزار قسمتی بنویسم که لوکیشن آن قالیشویی باشد. به این ترتیب که برای آوردن هر قالی وارد یک خانه می‌شدیم. می‌توانستم به تعداد آدم‌هایی که به قالیشویی زنگ می‌زنند، قصه بنویسم، اما این فرم تکراری برای تلویزیون بود که نمونه‌های شبیه آن را قبلاً دیده‌ایم، اما من ترجیح دادم سخت‌ترین نوع نوشتن را انتخاب کنم و آدم‌هایی را به تصویر بکشم که روی شخصیت‌های اصلی قصه تاثیر می‌گذارند. به همین دلیل ما وارد زندگی هیچ کدام از آدم‌هایی که وارد قصه ما شدند، نمی‌شویم. البته اگر این کار را انجام می‌دادم برایم راحت و ساده‌تر بود، اما نخواستم این کار را انجام بدهم.

ولی فکر نمی‌کنید همین مساله باعث شده قصه دودکش در عرض حرکت کند.

بله، قصه دودکش در عرض حرکت می‌کند، ولی این عرض الکی نیست. دلیلی ندارد اگر کسی وارد قصه دودکش شد در ادامه ماجرا دوربین به خانه او برود و نشان بدهیم او رابطه‌اش با خانواده‌اش چگونه است. دغدغه قصه من این نیست، آنچه برای من اهمیت دارد روابط بین آدم‌هاست.

در سریال دودکش جزئیات در روابط آدم‌ها خیلی خوب درآمده است. طوری که ناخودآگاه مخاطب خودش یا اطرافیانش را در این سریال می‌بیند. برای درآوردن جزئیات کسی به شما کمک کرد یا خودتان تا این میزان به جزئیات توجه می‌کنید؟

نه، کسی کمک نکرد. من از کودکی همیشه به جزئیات توجه می‌کردم و برایم مهم بود. الان هم می‌توانم تمام جزئیات را از لحظه ورودم به روزنامه جام‌جم برایتان بگویم جایش در این مصاحبه نیست. همه به کلیات توجه می‌کنند، اما جزئیات برای من رنگ و بوی دیگری دارد. به عنوان مثال خانم عودباشی که روبه‌روی من نشسته یک روان‌نویس یونی بال دارد که هزارگانه‌ای در آن بازی می‌کند. یک ساعت چرمی به دستش بسته و یک انگشتر مسی رنگ هم در انگشتش است و... در طنز سریال دودکش هم به جزئیات توجه کردم. البته باید بگویم ایرانی‌ها بشدت طنز هستند. تصور کنید سوار اتوبوس هستید. یک آدم عرق ریخته که ته ریشی هم دارد، پلاستیکی در دستش است که حاوی سیب‌زمینی و پیاز است. یکدفعه پلاستیک پاره می‌شود. او ضمن جدیتی که دارد در غرغرایش حرفی می‌زند که بقیه می‌خندند. منظورم خندیدن به این آدم نیست، بلکه به حرف این آدم است. ممکن است ده ساعت بعد در حالی که سرمیز شام هستید ناخودآگاه به یاد حرف آن فرد بیفتید و بخندید و بغل دستی تان بگوید به چه می‌خندی و شما ماجرا را برایش تعریف کنید. این خنده شما به خاطر ذهن طنز پردازتان است. نمی‌دانم مردم چقدر از سریال دودکش راضی هستند، اما از نظر مخاطبان خاص، عام و بچه‌های شهرستان که با من در ارتباط هستند متوجه شدم راضی هستند. امیدوارم این حرف برای روحیه دادن به من نباشد، ولی شنیده‌ام همه دودکش را می‌بینند و از دست دادن یک قسمت از دودکش برایشان دغدغه شده است. نمی‌خواهم این حرفم را بنا به خودستایی بگذارید، اما همه تلاشم را کردم تا مخاطبان این سریال زیاد شوند.

در هر قسمت از این سریال شاهد دیالوگ‌ها و اتفاقات بامزه برای شخصیت‌های قصه هستیم، اما با توجه به این که فقط تاکید داشتید روی روابط تمرکز کنید، نگران نبودید چگونه این جذابیت را در ۳۰ قسمت سریال می‌توان حفظ کرد؟ به هر حال کار مشکلی است.

باید بگذاریم سریال تمام شود تا ببینیم موفق بودم یا نه. بی‌تعارف باید بگویم این سریال را برای مردم نوشتم. مخاطبان شبکه یک با مخاطبان شبکه سه یا شبکه تهران فرق می‌کنند. من هیچ رقابتی با هیچ کدام از سریال‌های ماه رمضان ندارم و از طرف آقای لطیفی هم باید بگویم او هم این رقابت را ندارد. به دلیل این که شبکه سه سریالی پخش می‌کند که کارگردان آن جواد افشار است. من سه سال دستیار او بودم. نویسنده سریال #171;مادرانه» سعید نعمت‌الله است و من در چند تا از کارهایی که او نوشته، دستیار بودم و در یکی از فیلمنامه‌هایش بازی کردم. سریال شبکه دو را سعید آقاخانی ساخته است. وقتی آقاخانی قبول کرد در فیلم پیتزا مخلوط من بازی کند، داشتم بال در می‌آوردم. بنابراین فارغ از رقابت سعی کردم هر روز رنگ تازه‌ای برای آدم‌های قصه‌ام قرار بدهم. خیلی‌ها می‌گفتند آقای نیک‌نژاد خط داستان شما چیست؟ ممنون هستم از مدیران شبکه یک که برای این کار ایستادند و امیدوارم نتیجه هم بگیرند. برایتان مثال می‌زنم. خط داستان قصه‌های مجید چیست؟ در این داستان روابط یکسری آدم ایرانی است که به کم‌دی ایرانی تبدیل شده است. ما سال‌هاست از کم‌دی ایرانی دور شده‌ایم. از همه منتقدانی که درباره دودکش خوب می‌نویسند یا بد، بی‌نهایت تشکر می‌کنم؛ چون کار را در حد نقد دانستند که برایش می‌نویسند. در سریال دودکش یک خط قصه داشتیم. می‌خواستیم زندگی یک عده آدم از قشر متوسط رو به پایین را نشان دهیم. آدم‌ها در آمپاس قرار می‌گیرند. فرقی نمی‌کند شما وضعیتان خیلی خوب باشد یا نه. ماشین گرانیقیمت سوار می‌شوید یا نه. به هر حال همان ماشین مدل بالا هم می‌تواند در خیابان خراب شود و شما را در آمپاس قرار بدهد. طبیعی است وقتی محل زندگی آدم‌های دودکش پلمب می‌شود این مساله در روند زندگی‌شان تاثیر بگذارد. ما زندگی ایرانی را در این سریال آورده‌ایم. من بچه‌ها را هم می‌بینم. وقتی نوجوان بودم هفته‌ای یکبار خانه خاله، عمو و عمه می‌رفتیم. حال در سریال دودکش به چیزهایی توجه کردیم که امروزه یادمان رفته است. کل‌کل‌هایی که فیروز و نصرت سر پرسپولیس و استقلال دارند، بی‌غل و غش است و صداقت در آن وجود دارد. آنها به هم کینه ندارد. اگر کینه داشتند روابط این طور نبود. به نظرم تمام ایرانی‌ها درونمایه سفید دارند، اما در شرایطی ممکن است این رنگ روشن‌تر یا تیره‌تر شود. آدم‌ها در شرایطی قرار می‌گیرند که برای هم قمپز در می‌کنند. این پاکی را در این سریال گذاشتم. برخی می‌گویند چرا این همه فیروز و نصرت دعوا می‌کنند، ولی این دعوا نیست. این کل‌کل است. قدیم‌ها خانواده‌ها به خاطر این کل‌کل‌ها دور هم جمع می‌شدند، اما الان می‌گذاریم بچه عزیزترین فرد خانواده‌مان پنج ساله می‌شود و بعد او را می‌بینیم. چرا این سنت‌های خوب را فراموش کرده‌ایم. در بخشی از سریال فیروز به عفت می‌گوید اگر نصرت برادر توست، دوست قدیمی من هم است. چرا همه چیز را نمی‌بینیم؟ چرا فقط چیزی را که دوست داریم، می‌بینیم؟ مثل این می‌ماند که من افطار جایی بروم و توی سفره همه چیز است، اما بعد برگردم و به صاحبخانه بگویم نان خاشخاشی نبود. بحث من منتقدان نیستند. اتفاقاً باید نقد کنند تا من مشکلاتم را در کار بعدی حل کنم، اما برخی مغرضانه حرف می‌زنند. من دلی این کار را نوشتم و خوب یا بد پای آن می‌ایستم. از کسانی که این کار را به سرانجام رساندند و بازیگرانی که به شخصیت‌ها جان دادند و افراد جلو و پشت دوربین قدرانی می‌کنم.

شخصیت‌های قصه سریال دودکش خاکستری هستند و ما اصلاً شخصیت‌های سیاه و سفید نداریم، حتی در شرایطی که فیروز از برادرش عصبانی می‌شود و او را در پارکینگ ماشین‌ها تنها می‌گذارد بعد از صحبت‌های راننده وانت که درباره مرگ برادرش حرف می‌زند بشدت تحت تاثیر قرار می‌گیرد و از او می‌خواهد برگردد. چطور به این حد وسط برای شخصیت‌ها رسیدید؟

می‌خواستیم شخصیت‌ها برای مخاطبان باورپذیر باشند. همه ما در شرایط مختلف عصبانی می‌شویم، اما بعد از این که مدتی از اتفاق می‌گذرد دوباره همان آدم سابق می‌شویم. البته این که شخصیت‌ها این طور خوب در آمدند فقط مربوط به فیلمنامه نمی‌شود. کار ما گروهی است و همه تلاش کردند. در این سریال فقط واقعیات زندگی مردم را به تصویر کشیدیم. بعضی‌ها به ما گفتند چرا موقع فوتبال دیدن به جای تخمه، پاپ‌کرن گذاشتید. مطمئن هستیم ده درصد از مردم در صحنه‌ای که هر کس به آشپزخانه وارد می‌شد و در قابلمه را باز می‌کرد و پاپ‌کورن‌ها بیرون می‌ریختند، خندیدند. همین ۱۰ درصد مهم است. راضی کردن همه ایرانی‌ها با جهان بینی‌های مختلف کار سختی است. وقتی این سکانس را می‌نوشتیم به این مساله فکر می‌کردم که چطور زندگی را بیاوریم. زندگی در همه صحنه‌های این سریال جاری است. برخی می‌گویند چرا این دو خانواده همیشه با هم هستند. در قدیم همه این طور بودیم. با هم بودن یکی از خصلت‌های ایرانی‌هاست. ما همدیگر را دوست داریم. وقتی زلزله اتفاق می‌افتد همه کمک می‌کنند. ما ایرانی‌ها نمی‌توانیم بی‌تفاوت باشیم. در انتهای این سریال هم می‌گوییم ما هوای همدیگر را داریم. شاید برخی‌ها به کل‌کل‌های فیروز و نصرت گلیه دارند، اما وقتی از مردم سوال کنید چرا دودکش را می‌بینند آنها می‌گویند بخشی از جذابیت‌های سریال به دلیل کل‌کل فیروز و نصرت است.

در فیلمنامه دودکش شخصیت‌های سه و چهار رها نشدند و هر کدام از آنها تکیه‌کلام‌های خاص و لحن متفاوت دارند، مثل نگهبان پارکینگ، راننده وانت یا کارگران قالیشویی. از طراحی این شخصیت‌ها برایمان بگویید.

در تیتراژ اسم عزیزی برده شده که هنوز وارد قصه نشده است. جواد عزتی از قسمت ۱۷ وارد قصه می‌شود. با وجود این که عزتی جزو بازیگرانی است که به تنهایی می‌تواند یک سریال را به دوش بکشد، اما نقش کوتاه این سریال را قبول کرد. حتما نقش‌های نوشته شده قابلیت آن را دارد که جواد عزتی آن را پذیرفته است. طبیعی است وقتی افرادی را وارد صحنه می‌کنیم باید هموزن دیگر شخصیت‌ها باشند و باید به آنها توجه کنیم. دودکش یک قصه اصلی دارد و در این قصه شخصیت فیروز باید با آدم‌های دیگر فرق

کند و به قول معروف شاخص‌تر باشد، اما این دلیل نمی‌شود که از شخصیت‌های دیگر صرف‌نظر کنیم. به همین دلیل ترجیح دادم هر کدام از شخصیت‌ها چه اصلی و چه فرعی، لحن و تکیه‌کلام‌های خودشان را داشته باشند تا برای مخاطب ملموس‌تر باشند. از سوی دیگر فیروز، عاشقانه نصرت را دوست دارد. وقتی آنها کنار هم می‌نشینند و درباره پرسپولیس و استقلال کل‌کل می‌کنند با هم حال می‌کنند و بین آنها هیچ کینه‌ای وجود ندارد.

فکر می‌کنم شما پرسپولیسی باشید، چون طرفداریتان از پرسپولیس بیشتر بود؟

(می‌خندد) اما بهنام تشکر واقعا استقلالی است. کل‌کل‌های فیروز و نصرت توهین و بی‌ادبی نیست. فقط در این سریال به واقعیات‌های زندگی پرداختیم تا تماشاگران به آدم‌های سریال احساس نزدیکی کنند.

بچه‌ها در سریال دودکش سهم به سزایی دارند. از سوی دیگر بازی گرفتن از بچه‌ها کار سختی است. موقع نگارش این سریال به این مساله فکر کردید که ممکن است این کار از حوصله کارگردان خارج باشد که بخواهد تا این میزان برای بازی بچه‌ها انرژی بگذارد؟

بحث اصلی در سریال دودکش زندگی است و بچه در زندگی سنتی ایرانی نقش مهمی دارد و نمک زندگی است. چطور می‌توانستم نمک را از یک کار کم‌دی بگیرم. به بچه‌ها مثل نمک زندگی نگاه کردم.

ولی خیلی از فیلمسازان نسبت به این مساله روی خوش نشان نمی‌دهند و انرژی برای این کار نمی‌گذارند؟

خانم تقوایی، تهیه‌کننده می‌توانست این کار را قبول نکند. بچه‌ها باید بخشی از دیالوگ‌ها را می‌گفتند و من در فیلمنامه نوشته بودم. در این سریال من غیر از نویسندگی، دستیار کارگردان هم بودم. بخش زیادی از سختی تمرین با بچه‌ها به عهده دستیار است. بنابراین قبول کردم دو تا بچه حضور داشته باشند. من تعداد زیادی فیلم سینمایی با کانون کار کرده‌ام. معتقدم همه بچه‌ها بازیگر هستند، به شرط این که بدانیم چگونه با آنها برخورد کنیم. حسم درباره این دو بچه این است که آنها خیلی بازیگر هستند. واقعا بچه‌های مستعدی هستند. همین که پنج ماه ما را تحمل کردند، اتفاق مهمی است. خوشبختانه تماشاگران هم با آنها ارتباط برقرار کردند. دعوای ساده بین بچه‌ها اصلا بدآموزی ندارد. کسانی که می‌گویند بدآموزی دارد بهتر است بروند و در خانه‌ها را بزنند تا این دعوای شیرین خواهر و برادری را شاهد باشند.

فیروز (هومن برق‌نورد) تکیه‌کلام‌هایی مثل این قلت، آمپاس، قمپز و... دارد. این تکیه‌کلام‌ها از ابتدا در فیلمنامه نوشته شده بود یا در طول کار درآمد؟

از اول در فیلمنامه نوشته شده بود. هرچه از سریال بگذرد بیشتر این تکیه‌کلام‌ها را می‌شنوید. غیر از آمپاس از کلماتی استفاده کردم که قاف دارد. مثل این قلت، قمپز، لغز، مغلطه، قپی، قیف و... دلیل گذاشتن تکیه‌کلام‌های متعدد به این دلیل بود که برای بیننده تکراری نشود. وقتی از کسی می‌خواهید به فردی نزدیک شود، سعی می‌کنید او را شاخص‌تر کنید. منظورم غلو نیست که مثلا کت و شلوار آبی بپوشد یا دستمال گردن ببندد، بلکه باید در عین سادگی کاری کنید که نسبت به بقیه آدم‌ها که تماشاگر می‌بینند، متوجه این شاخص بودن شود. نمی‌خواهم ادعا کنم، اما هر کدام از این شخصیت‌ها ویژگی‌های خودشان را دارند. اگر بعد از شش قسمت من روی کاغذ فقط دیالوگ‌های شخصیت‌ها را بنویسم و از شما بخواهم بنا به دیالوگ‌ها شخصیت‌ها را بنویسید ۲۰ می‌گیرید. عفت، افروز و عالیه با یکدیگر فرق می‌کنند. هیچ کدام مثل آن یکی نیست. فیروز صادقانه حرف می‌زند. نصرت طوری حرف می‌زند که خواسته اش مشخص است. او به دنبال وام ده میلیون تومانی است. وقتی بانک به او می‌گوید باید ۲.۵ میلیون بگذارد تا وامش را دریافت کند، خنده‌دار است. حال نصرت وقتی در این باره با فیروز حرف می‌زند و می‌خواهد به او بفهماند ۲.۵ میلیون دارد به او بدهد یا نه، حال خیلی از ماست. ما غیر از واقعیت به چیز دیگری در این سریال نپرداخته‌ایم. سکانسی را قرار بود در فروشگاه کار کنیم که هر وقت به این سکانس فکر می‌کنم ناخودآگاه اشکم در می‌آید. در بخشی از این فروشگاه میوه بود. یک نفر آمد به ما گفت لطفا از گیلان‌ها فیلم بگیرید، بچه من مدت‌هاست گیلان نخورده است. متاسفانه ما در چنین جامعه‌ای زندگی می‌کنیم.

در این سریال با زبان شیرین طنز به مسائل اجتماعی مثل یارانه، چگونگی دریافت وام از بانک و بالا رفتن دلار پرداخته‌اید. نگران نبودید توجه به این مسائل ممکن است سریال را دچار ممیزی کند؟

آقایان فرجی و سیفی آزاد خیلی با ما همکاری کردند و از نظراتشان استفاده کردیم. از قبل همه این مسائل را مطرح کرده بودیم. به هر حال یارانه بخشی از زندگی ماست و نمی‌توانیم بگوییم به آن فکر نمی‌کنیم. کسانی در جامعه زندگی می‌کنند که دلار را از نزدیک در زندگی‌شان ندیده‌اند. البته چیزهایی در کوچه و بازار شنیده‌اند، اما دلار را لمس نکرده‌اند. وقتی بهروز به مغازه می‌رود و فروشنده به او درباره بالا رفتن قیمت دلار می‌گوید بهروز کمی تعجب می‌کند چون چیزهایی شنیده، اما خیلی در جریان قضیه نیست. من با بهروز مثل شخصیت یک صراف که در جریان ماجراست برخورد نکردم. برخی مواقع چیزهایی خط قرمز است، اما تلویزیون در این سال‌ها

سعی کرده بازتر به مسائل اجتماعی نگاه کند. این مساله را می‌توان در مناظره‌ها شاهد بود. ما در هفته چند بار کلمه کارت سوخت را می‌شنویم. پس چرا نباید به این مساله بپردازیم. وقتی قرار است از واقعیت‌های زندگی صحبت کنیم باید به همه جزئیات توجه کنیم. دلیل این که ما قشر پایین را در این سریال در نظر گرفتیم به این دلیل است که اکثریت جامعه این گونه است. در مجموع در این سریال از زندگی روزمره مردم وام گرفتیم و از آنچه اطرافم می‌گذرد برای نوشتن استفاده کردم.

اگر این سریال ۱۵ سال دیگر بازپخش شود، فکر می‌کنید تا چه میزان می‌تواند مستندی از شرایط امروز جامعه باشد و تماشاگر را نسبت به وضع یارانه‌ها، شرایط وام و... بخنداند؟

به نظرم هر چیزی که در دودکش به تصویر کشیده شده مستند است. معتقدم در تلویزیون باید به حال و احوال مردم فکر کرد. رسالت مهمی بر دوش تلویزیون است. باید صبر کنیم این سریال ده سال دیگر پخش شود و نسل آینده نظرش را بدهد و ببینیم آیا این سریال می‌تواند ده سال دیگر هم مردم را بخنداند یا نه.

سریال دودکش با این که با مشارکت یک بانک خصوصی ساخته شده، اما رنگ و بوی مشارکتی ندارد؛ در حالی که کارهای مشارکتی به شکل گل درشت به نهاد مربوط می‌پردازند.

این مساله به مدیریت خوب و هوشمند آقای فرجی، مدیر شبکه یک برمی‌گردد. معتقدم آقایان فرجی و سیفی آزاد، نعمت بزرگی در شبکه یک هستند. بی‌تعارف آنها در ساخت آثار ماندگار برای این شبکه موثر هستند و تاثیر آنها در کیفیت آثار کاملا مشهود است.

وقتی فیلمنامه دودکش را می‌نوشتید آیا به هومن برق‌نورد و بهنام تشکر فکر می‌کردید که نقش‌های فیروز و نصرت را بازی کنند؟ و اگر فکر کرده بودید نگران نبودید مخاطب بگوید باز هم این دو بازیگر کنار هم نقش طنز بازی کردند؟

قبل از پاسخ به شما من یک سوال می‌پرسم. آیا برق‌نورد و بهنام تشکر مثل سریال‌های قبلی‌شان هستند؟

نه، کاملا متفاوت هستند.

وقتی این سریال را می‌نوشتیم از روز اول به بازیگران فکر نکردم، اما بعد که شخصیت‌پردازی کردم بعد از پنج قسمت به این بازیگران رسیدم. وقتی با حسین لطیفی در این باره صحبت کردم این اولین سوالی بود که از خودمان پرسیدیم که مردم می‌گویند این دو تا باز هم کنار هم هستند؟ اما مطمئن بودم برزو نیک‌نژاد بعد از دو دهه دستیار کارگردانی و برنامه‌ریزی یا لطیفی بعد از سی و اندی سال کارگردانی، موقع انتخاب بازیگران حتما از دو بازیگری استفاده می‌کنند که در چند کار کنار هم بوده‌اند، اما این مساله هم می‌دانستند این دو نفر مثل دو نوازنده خوب ارکستر با یکدیگر هماهنگ هستند و با یک تمرین کوچک بهترین کار را در کنار هم انجام می‌دهند. طبیعی است وقتی دونوازنده که هیچ وقت با هم کار نکرده‌اند، کنار هم قرار بگیرند زمان می‌برد تا با هم هماهنگ شوند. رفاقت میان این دو بازیگر در صمیمیت روابط آنها تاثیر زیادی دارد.

با توجه به این که فیلمنامه را شما نوشته‌اید آیا کارگردان این اجازه را به شما می‌داد که با بازیگران آن طور که می‌خواهید تمرین کنید؟

من فقط در ۲۰ یا ۳۰ سکانس حضور داشتم که در آن زمان هم مشغول نوشتن بودم. در این سال‌ها با کارگردانان معروف کار کرده‌ام. کارگردانان معروف و کار بلد نمی‌ترسند دستیارشان میدان داشته باشد، بلکه کارگردانان کوچک از این مساله واهمه دارند. کارگردان باید فوت کوزه‌گری را بلد باشد. مقدم، لطیفی و سلطانی فوت خودشان را دارند. کارگردان که نباید از ابتدا خودش را در درست کردن گل دخیل کند، چراکه در این صورت نمی‌تواند به کار هنری‌اش بپردازد. حسم این است که کارگردانان بزرگ این اجازه را می‌دهند و من به دلیل این اجازه‌ها بوده که درس‌های زیادی آموختم.

حالا می‌خواهید به دستگیری ادامه بدهید یا نویسندگی؟

به قول بهروز باید بار بخورد تا ببینیم چه پیش می‌آید! نمی‌دانم چه اتفاقی می‌افتد. من نویسندگی را دوست دارم و این حرفه از چهارم دبستان اولین دغدغه زندگی‌ام شد. همیشه روی کارم تعصب دارم. فرقی نمی‌کند دستیار کارگردان، برنامه‌ریز یا نویسنده باشم.

من نقاش نیستم که خودم تصمیم بگیریم چه کار کنم. فیلمسازی و سریال‌سازی کار گروهی است. گروه تصمیم می‌گیرد من کجا باشم. شخصا دستیار کارگردانی را سخت‌ترین کار می‌دانم. درست است که به چشم نمی‌آید، اما دشوار است و انتهایش هم چیزی نمی‌ماند جز کمپزی که موقع پخش کار می‌گوییم من هم در این کار بودم. دستیار کارگردانی در ارزش هنری و معنوی اثر نقشی ندارد. به خیلی

سمت‌ها جایزه می‌دهند، اما به دستیاری جایزه‌ای تعلق نمی‌گیرد، حتی به طراح پوستر که ممکن است ده روز برای طراحی وقت بگذارد هم جایزه می‌دهند، اما حرفه دستیاری دیده نمی‌شود. سهم‌مان در تیتراژ دو ثانیه است. با وجود این دستیار کارگردانی و برنامه‌ریزی را اولین کارم می‌دانم. شاید بیشتر به درد تلویزیون و سینما می‌خورم. از سوی دیگر من سفارشی‌نویس نیستم. من نویسنده‌ای نیستم که کسی به من بگوید این فیلمنامه را بنویسم. یعنی کسی این طور به سراغم نیامده است. الان هم مشغول نوشتن طرح یک سریال هستم که حال و هوای واقعی زندگی را دارد. حال اگر تهیه‌کننده‌ای به من سفارش بدهد برایش فیلمنامه بنویسم و نگران امرار معاشم نباشم این کار را انجام می‌دهم.

چرا اسم این سریال را دودکش گذاشتید؟

ما در زندگی به چیزهایی نیاز داریم که کنارمان باشند مثل بخاری در زمستان تا آسوده باشیم. همین بخاری نیاز به دودکش دارد وگرنه باعث مرگ و میر می‌شود. ما در زندگی به دودکش نیاز داریم تا مشکلات، کینه‌ها، دردها و ناراحتی‌ها را بیرون بریزیم. یک نثری هم برای دودکش نوشتیم. بذاریم دل‌ها رو هم / بسازیم دیوار خوبی / یه راهی مثال دودکش / واسه رفتن سیاهی. باید کینه‌ها را بیرون بریزیم و همیشه کنار هم باشیم.

فاطمه عودباشی / گروه رادیو و تلویزیون